

مطالعه انتقادی نظریه‌های غربی قانون طبیعی در دومین مرحله احیای آن در دوره پساتجدد

محمد حسین طالبی*

DOI: 10.22096/HR.2023.549229.1447

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۰۵]

چکیده

قانون طبیعی دلیل اصلی حقوق طبیعی بشر است. قانون طبیعی در مشهورترین تفسیر خود فرمان‌های عقل عملی درباره رفتارهای اختیاری بشر برای رسیدن به خوشبختی همیشگی است. پیشینه مباحث مربوط به قانون طبیعی در غرب به قرن ششم پیش از میلاد مسیح (ع) بازمی‌گردد. در این تاریخ طولانی پرفرازونشیب، قانون طبیعی همواره دستخوش خوانش‌های گوناگون بوده است. با سلطه پوزیتیویسم بر اندیشه فیلسوفان قرن ۱۹ میلادی، قانون طبیعی به کلی به محاق رفت و در قرن بیستم، در دوره پساتجدد، دوباره در سه مرحله احیا شد. این مقاله نظریه‌های قانون طبیعی را در دومین مرحله احیای آن بررسی می‌کند. این نظریه‌ها در دو گروه آرای کاتولیک و پروتستان دسته‌بندی می‌شوند. کاتولیک‌ها توجه به آموزه قانون طبیعی را برای اخلاقی کردن قوانین وضعی در جامعه لازم می‌دانستند. پروتستان‌ها تا اندازه‌ای نسبت به قانون طبیعی به منزله اخلاق عینی (و نه ذاتی) سکولار محتاط بودند. افزون بر کاستی‌های مختص هر نظریه، اشکال مشترکی که هر دو دسته نظریه دارند آن است که اطلاق نام قانون طبیعی به‌مثابه مقسمی برای تقسیم آن نظریه‌ها به دو دسته کاتولیک و پروتستان از نوع اطلاق لفظ مشترک بر دو مفهومی است که هیچ وجه مشترکی ندارند و این تقسیم به لحاظ علم منطق امری نامقبول است.

روش پژوهش در این مقاله روشی ترکیبی (تقلی-عقلی و انتقادی) است.

واژگان کلیدی: قانون طبیعی؛ دومین مرحله احیا؛ پساتجدد؛ کاتولیک؛ پروتستان.

* دانشیار، گروه حقوق و فقه اجتماعی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ایران.



مقدمه

قانون طبیعی (Natural law) دلیل اصلی حقوق طبیعی بشر است. یکی از خدمات دانش فلسفه به حقوق بشر آن است که می‌تواند قانون طبیعی را به ما بشناساند و ما حقوق طبیعی بشر را از آن قانون به دست آوریم؛ بنابراین یکی از فواید شناخت قانون طبیعی کشف حقوق طبیعی بشر است.^۱

این مقاله در صدد آن است دومین مرحله احیای قانون طبیعی را در قرن بیستم به طور انتقادی بررسی کند؛ بنابراین، پرسش اصلی این مقاله آن است که نظریه‌های قانون طبیعی در دومین مرحله احیای آن در قرن بیستم چه کاستی‌هایی دارند؟ بر این اساس، ابتدا به معنای قانون طبیعی اشاره می‌شود. سپس پیشینه آموزه قانون طبیعی به طور گذرا بیان می‌شود. در گام آخر، نظریه‌های قانون طبیعی در دومین مرحله احیای آن در دوره پساتجدد در دو بخش کاتولیک و پروتستان ابتدا شرح داده و سپس مطالعه انتقادی می‌شوند. روش پژوهش در این مقاله روشی چندوجهی است؛ هم نقلی بوده و گزارشی از نظریه‌های دیگران است، هم انتقاد به آنها با استفاده از استدلال عقلی. به این دلیل روش تحقیق در این پژوهش، روشی ترکیبی نقلی-عقلی و انتقادی است.

الف) معنای قانون طبیعی

واژه قانون طبیعی در مقابل واژه قانون وضعی (Positive law) قرار دارد. «قانون طبیعی یعنی قانونی که از طبیعت فهمیده می‌شود، نه آنکه نتیجه قرارداد و خواست واضع قانون باشد». ^۲ اما طبیعت چیست؟ فیلسوفان درباره معنای طبیعتی که در اصطلاح قانون طبیعی به کار رفته است، سخنان گوناگون گفته‌اند. حاصل این سخنان آن است که قانون طبیعی به یکی از چهار معناست: ^۳

۱. قوانین و حیانی که خدا در شرایع ربانی بر بشر عرضه کرده است.
۲. قانون طبیعی احکام عقل عملی درباره رفتار انسان‌هاست.

1. Peter Jones, *Rights* (Houndmills and New York: Palgrave, 1994), 38, 75; John Locke, *Two Treatises of Government* [1690], ed. Peter Laslett (Cambridge: Cambridge University Press, 1960), 271.

2. Enrico Pattaro, *A Treatise of Legal Philosophy and General Jurisprudence, The Law and the Right 1* (Springer, 2005), 406.

۳. محمدحسین طالبی، «تفاسیر متنوع از آموزه قانون طبیعی»، آیین حکمت ۱۸ (زمستان ۱۳۹۲)، ۱۶۴-۱۷۱.

۳. قانون طبیعی حکم به برتری و تسلط شخص قوی بر شخص ضعیف است. این نیروی غریزی افزون بر انسان‌ها، در حیوانات نیز وجود دارد. اینکه حیوانات قوی به جهت بقای خود حیوانات ضعیف را نابود می‌کنند، به مقتضای قانون طبیعی به این معنای سوم است.

۴. قانون طبیعی یعنی لزوم وجود نظم و هماهنگی در جهان. هر جا نظامی طبیعی وجود دارد، در آنجا قانون طبیعی در حال اجراست. مطابق این معنای قانون طبیعی، انسان باید رفتارهای خود را برای رسیدن به این نظم هدفمند تنظیم کند.

از میان این چهار معنای قانون طبیعی، معنای دوم مشهورترین است؛ بنابراین قانون طبیعی در مشهورترین تفسیر خود به معنای فرمان عقل عملی درباره رفتارهای اختیاری بشر برای رسیدن به خوشبختی همیشگی است. تأملات مربوط به قانون طبیعی همواره استدلال‌های عقلی درباره ریشه حقوق (و تکالیف) موجودات را ارائه می‌کند. به این دلیل است که در نگاه بسیاری از فیلسوفان حقوق معاصر، چون از یکسو قانون طبیعی تنها دلیل اثبات حقوق طبیعی بوده و از سوی دیگر، حقوق طبیعی مترادف با «حقوق بشر» است.^۴ قانون طبیعی تنها دلیل حقوق بشر نیز است.

ب) پیشینه بحث از قانون طبیعی

پیشینه مباحث مربوط به قانون طبیعی در غرب به قرن ششم پیش از میلاد مسیح (ع) بازمی‌گردد. در این تاریخ طولانی (۲۷ قرن) پرفرازونشیب، قانون طبیعی همواره دستخوش خوانش‌های گوناگون بوده است. در اینجا این خوانش‌ها در دوره‌های مختلف به‌طور مختصر بیان می‌شوند.

۱. دوره باستان

تمدن غرب در دوره باستان از شش قرن پیش از میلاد مسیح تا قرن چهارم ادامه داشت. نظریه‌پردازی درباره آموزه قانون طبیعی در غرب برای اولین بار در دوره یونانیان باستان اتفاق افتاد. در قرن ششم پیش از میلاد، دانشمندان یونان باستان مانند تالس (Thales)، آناکسیمندر (Anaximander) و آناکسیمنس (Anaximenes) برخلاف پیشینیان، به جای

4. Jones, *Rights*, 72; John Finnis, *Natural Law and Natural Rights* (Oxford: Clarendon Press, 1980), 198; Gregory Vlastos, "Justice and Equality," in *Human Rights*, ed. A. L. Melden (Belmont: Wadsworth, 1970), 79; Richard Wasserstrom, "Rights, Human Rights and Racial Discrimination," in *Human Rights*, ed. A. L. Melden (Belmont: Wadsworth, 1970), 97; John Griffin, *On Human Rights* (Oxford: Oxford University Press, 2008), 1.

پرداختن به بحث‌های خیال‌پردازانه یا شاعرانه، شیوه بحث عقلی را در برخورد با مسائل مهم جهان برگزیدند. آنها پایه‌گذار مکتبی فلسفی بودند و به کمک آن به بنیادی‌ترین مسئله هستی‌شناسانه زمان خود پاسخ می‌دادند. پرسش اساسی در آن دوره این بود که عنصر یا عناصر تشکیل‌دهنده طبیعت جهان چیست. به این دلیل برخی از آثار علمی فیلسوفان پیش‌سقراطی، درباره طبیعت (On Nature Peri Physeos) نام گرفت.

اشغال کشور یونان به وسیله روم در دوره اندیشه فلسفی رواقیان میانه (Middle Stoicism) سبب شد مباحث مربوط به دکتترین قانون طبیعی از حکمت یونان به حقوق روم انتقال یافته و فلسفه حقوق روم را بارورتر سازد.^۵ تأثیرگذاری تاریخی آموزه قانون طبیعی بر وضع قوانین، کمترین دستاورد موفقیت‌آمیز رومیان در یادگیری و پذیرش این آموزه فلسفی یونانی و تبدیل آن به واقعیت مربوط به حقوق روم بود. از آن پس، قانون طبیعی چهره حقوقی به خود گرفت.

سه قرن آخر دوره باستان با ظهور دین مسیحی همراه بود. دین مسیحی در این سه قرن در غربت به سر می‌برد. این دوره به دوره قدیسان (Patristic Age) یا دوره پدران کلیسای اولیه معروف است. در این دوره، عالمان مسیحی و پیروان آنها با برقراری روابط سری میان خود درصدد بودند مسیحیت را از راه القا و انتقال تعالیم آن دین به نسل‌های بعد حفظ کنند. با ظهور دین مسیحی عقل غیر قدسی در تفسیر قانون طبیعی به عقل ربانی تبدیل شد.

۲. دوره میانه

با رسمی شدن دین مسیحیت و پذیرش آن از سوی امپراطور روم در قرن چهارم میلادی (در سال ۳۱۳ م)، حکومت دینی در مغرب‌زمین (سرزمین روم) آغاز شد. از آن به بعد، افزون بر علنی شدن تبلیغات دینی، آثار علمی با تأثیرپذیری از تعالیم مسیحیت رویه‌ای جدید غیر از رویه روم باستان را در پیش گرفت. این صورت از فرهنگ و تمدن غربی در حدود هزار سال ادامه یافت. این دوره نسبتاً طولانی از تمدن غربی با نام دوره میانه (فرون‌وسطی Middle Age) شناخته می‌شود. به دلیل آنکه دین مسیحیت در این هزاره با قدرت اجتماعی، سیاسی و نظامی پشتیبانی می‌شد، نمادهای دینی مسیحی در همه تاروپود علم و فرهنگ مردم غرب رسوخ کرد. دکتترین قانون طبیعی نیز از این قانون عمومی برکنار نماند. نظریه‌پردازان قانون طبیعی در این دوره بر اراده ربانی یا به

5. Heinrich Rommen, *The Natural Law*. trans. T. Hanley (New York: Vail-Ballou Press, 1947), 26; Paul Frieris, and Chaim Perelman, "Law, Natural Law and Natural Rights," in *Dictionary of the History of Ideas*, ed. W. Philip (New York: Charles Scribner's Sons, 1973), 16.

عبارتی بر گزاره‌های وحیانی تأکید فراوان داشتند و عقل قدسی را در مسئله قانون طبیعی، همانند دیگر مسائل، در خدمت الهیات قرار می‌دادند. به سخن دیگر، عقل غیر قدسی یونان و روم باستان در شرح قانون طبیعی کنار گذاشته شد. بر این اساس، بحث از طبیعت بشر و قانون طبیعی در اندیشه فیلسوفان و الهی‌دانان دوره میانه، مثل آگوستین و آکوئیناس، به مباحث قانون ازلی (Eternal law) مخلوق خدای متعال مستند بود.

۳. عصر نوزایی

فرهنگ و تمدن غربی پس از طی دوره هزاره مسیحی با شعار بازگشت به فرهنگ یونان و روم باستان به حرکت خود ادامه داد. این تحول در همه زمینه‌ها، از جمله در پژوهش‌های فلسفی درباره قانون طبیعی، در گفتار و نوشتار دانشمندان غرب، به‌ویژه اهل ایتالیا، در قرن ۱۴ میلادی پدیدار شد. این دوره ۲۰۰ ساله به عصر نوزایی (Renaissance) مشهور شد و به تدریج همه اروپا را فرا گرفت.^۶

در این دوره به جای تأکید بر اراده ربانی که نظریه‌پردازان قانون طبیعی در دوره میانه به آن توجه داشتند، به‌طور شگفت‌انگیزی بر اراده آزاد افراد بشر و کم‌توجهی به گزاره‌های وحیانی پافشاری می‌شد. هرچند آموزه قانون طبیعی در نیمه اول عصر نوزایی به افول گرایید، اما به‌طور کلی فراموش نشد. مدرسیان متأخر که کاتولیک بودند، در این دوره در صدد تجدید حیات اندیشه قانون طبیعی برآمده و از هیچ تلاشی فروگذار نکردند. با این همه، آنها توفیق نیافتند اصول قانون طبیعی دوره میانه را کاملاً احیا کنند. در این بازسازی فکری، آنها مجبور شدند در نظریه‌پردازی خود درباره قانون طبیعی، عقل بشری مخلوق خدا را جایگزین اراده ازلی ربانی کنند.^۷

با همه کاستی‌های تفکر مدرسی در عصر نوزایی، الهیات و فلسفه دوره میانه، به‌ویژه نظریه قانون طبیعی توماس آکوئیناس، در این عصر رواجی دوباره یافت. ماجرای احیای اندیشه قانون طبیعی در آن دوره شبیه سرگذشت بازسازی تفکر قانون طبیعی در قرن بیستم به‌وسیله نظریه‌پردازان اندیشه پساتجدد قانون طبیعی^۸ بود.

آثار مکتوب پروتستان‌های اولیه در موضوع فلسفه حقوق تلاش می‌کرد میراث قانون

6. Peter Burke, *The Renaissance*, Second Edition (London: Macmillan Press, 1997), 10; E.J. Ashworth, "Renaissance Philosophy," in *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, ed. E. Craig (London: Routledge, 1998), 8/264; John Monfasani, "Humanism Renaissance," in *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, ed. E. Craig (London: Routledge, 1998), 4/533.

7. Francisco De Vitoria, *Political Writings*, eds. A. Pagden, and J. Lawence (Cambridge: Cambridge University Press, 1991), 156.

۸. در این مقاله درباره دومین مرحله احیای قانون طبیعی در دوره پساتجدد به تفصیل گفته خواهد شد.

طبیعی و آموزه‌های سیاسی برجای مانده از مدرسیان را حفظ کند. پروتستان‌های اولیه زیر نفوذ اومانسیسم عصر نوزایی و آسیب‌های آن، از جمله شکاکیت و نسبییت‌گرایی، قرار داشتند. به این دلیل آنها برای حفظ اندیشه‌های قانون طبیعی از این آسیب‌ها به عقل سکولار (غیر دینی) پناه بردند. آنها قانون طبیعی ربانی را به شیوه سکولارمنشانه بازخوانی کردند. در این خوانش جدید، دیگر خدا در جایگاه علت‌العلل جهان و علت به وجود آورنده عقل بشر مطرح نبود. این امر وقیح تا آنجا پیش رفت که گروسوسیوس، کشیش پروتستان و حقوقدان هلندی اعلام کرد: «قانون طبیعی اعتبار دارد، حتی اگر خدا وجود نداشته باشد».^۹

۴. دوره جدید

پس از سپری شدن عصر نوزایی دوره جدید تمدن غرب آغاز شد. این دوره تا سه قرن، یعنی تا قرن بیستم میلادی ادامه داشت. مهم‌ترین نماد دوره جدید تمدن غرب توجه به منزلت انسان و قرار دادن او در کانون اندیشه‌های علمی و فلسفی بود (اومانسیسم). بر این اساس، در این دوره نوپای اندیشه، دیگر حرفی از خدا و عقل ربانی مطرح نبود. همه همت گروهی از اندیشمندان خداپرست در دوره جدید که درباره قانون طبیعی می‌نوشتند، آن بود که با داده‌های عقلی به دنبال حفظ دستاوردهای پیشینیان در مسئله قانون طبیعی و حراست از ارزش‌های اخلاقی و معنوی باشند. آنها درصدد بودند با ترویج اندیشه عقل‌گرایی (Rationalism) سکولار با کمک عقل بشر و بدون کمک گرفتن از وحی ربانی حقایق را در مورد بشر شناسایی کرده و همه مشکلات را حل کنند. در مقابل، اندیشه تجربه‌گرایی (Empiricism) انگلیسی این باور را القا می‌کرد که همه معارف بشر بر داده‌های حسی مبتنی است.

در دوره جدید، عصر روشنگری (قرن ۱۸ میلادی) در تاریخ فرهنگ و تمدن مغرب‌زمین دوره به اوج رسیدن عقل خودبنیاد بشری تلقی می‌شود. دانشمندان این دوره هرچند به مباحث قانون طبیعی بی‌توجه نبودند، اما بیشتر توجه خود را به مسائل مربوط به حقوق طبیعی معطوف داشتند. حقوق طبیعی بشر بازتاب مقبولیت احکام عقل عملی و اندیشه قانون طبیعی بود. به تعبیر دیگر، تفکر قانون طبیعی سنگ زیربنای حقوق طبیعی بشر است.^{۱۰}

با آنکه توجه ویژه به مقام عقل در آثار فلسفی قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی سبب شد عقلانیت

9. Hugo Grotius, *Prolegomena to the Law of War and Peace*, trans. Francis Kelsey (New York: Bobbs-Merrill, 1957), 10.

10. Jones, *Rights*, 38, 75; Locke, *Two Treatises of Government*, 271.

در غرب گسترش یابد، اما در مقابل، پوزیتیویسم هیومی در تلاش بود عقلانیت فلسفی را در عصر روشنگری تضعیف کند. اصول مطلق عقل نظری در مواجهه با یورش اندیشه شک‌گرایی هیوم (۱۷۷۶-۱۷۷۶ م.) و پیروانش (موج سوم شک‌گرایی) مورد تردید قرار گرفت. نتیجه این رویارویی تسلط مطلق اندیشه پوزیتیویسم در قرن ۱۹ میلادی بود تا آنجا که مباحث متافیزیک اموری بی‌فایده تلقی شدند. به این دلیل نوآوری‌های فلسفی در آن زمان بر اساس روش پوزیتیویستی تفسیر می‌شدند. در آن هنگام اندیشه قانون طبیعی که تا آن وقت با حمایت طرفدارانش عقلانی شده بود، مورد هجوم پوزیتیویست‌ها قرار گرفت و تا اوایل قرن بیستم در محاق باقی ماند.

۵. دوره پساتجدد

با گذشت بیش از یک قرن، گرایش به رویکردهای نو به دکتربین قانون طبیعی در دوره پساتجدد در سه مرحله احیا شد. با شروع قرن بیستم اولین مرحله احیای اندیشه قانون طبیعی در دوره پساتجدد پس از آن رخ داد که جامعه علمی روی خوش به پوزیتیویسم حقوقی قرن ۱۹ نشان نداد. به دلیل آنکه بی‌رغبتی به رعایت قواعد اخلاقی نماد اصلی پوزیتیویسم حقوقی است، وضع قوانین بدون توجه به ارزش‌های اخلاقی یا مخالف با اصول اخلاقی در جوامع غربی سبب شد جامعه غربی و بیش از همه، فیلسوفان اخلاق‌مدار به ریشه این قوانین هنجارشکن توجه کرده و پوزیتیویسم حقوقی را عامل ایجاد چنین وضعیتی بدانند؛ از این رو فیلسوفان حقوق و طرفدار قانون طبیعی دوباره به طرح آرای فلسفی در چگونگی رعایت اخلاق در وضع قانون روی آورده و مباحث قانون طبیعی را از نو مطرح کردند.

مرحله دوم احیای گفتمان قانون طبیعی در دوره پساتجدد پس از جنگ جهانی دوم در نیمه قرن بیستم اتفاق افتاد. نابسامانی‌های اخلاقی از راه نسل‌کشی‌های وحشیانه که ابتدا در غرب شروع شد و پس از چندی دامنه آتش آن، همه کره زمین را فرا گرفت، سبب شد جامعه جهانی به این واقعیت توجه کند که نظام‌های حقوقی و سیاسی در چهارچوب وضع قوانین جدید که به پشتوانه اندیشه پوزیتیویسم حقوقی در کشورها ایجاد شده بود، اجازه خونریزی و هتک حیثیت انسان‌ها را داده بود یا دست‌کم آن نظام‌ها نتوانسته بودند جلوی جنگ و خونریزی را در دو جنگ جهانی (اول و دوم) بگیرند. به این دلیل، قوانین اخلاقی مبتنی بر اندیشه عقلی قانون طبیعی توجه جهانیان را به خود معطوف کرد و فیلسوفان قانون طبیعی بار دیگر بر اهمیت این قانون در نظام سیاسی، حقوقی و اخلاقی و در یک کلام، در نظام زندگی مردم، تأکید کردند.

خسارت‌های به‌بارآمده در جنگ جهانی دوم ناشی از خوی تمامیت‌خواهی (Totalitarianism) برخی از سران کشورها در آن زمان به رهبری آلمان نازی بود. هدف اندیشه تمامیت‌خواهی تسلط بر دیگران بدون رضایت آنهاست که با جنگ و خونریزی رابطه مستقیم دارد. رژیم‌های حکومتی تمامیت‌خواه بدون رعایت موازین اخلاقی همواره به زور متوسل می‌شوند. با توجه به آنکه آموزه‌های قانون طبیعی بر رعایت این موازین با مرکزیت عدالت تأکید دارند، نظام‌های سیاسی تمامیت‌خواه و جنگ‌طلب آن زمان، مثل رژیم سیاسی آلمان، ایتالیا و... با اندیشه قانون طبیعی مخالف بودند. به این دلیل دومین مرحله احیای قانون طبیعی پساتجدد که پس از جنگ جهانی دوم رخ داد، با شعار مقابله با اندیشه تمامیت‌خواهی آغاز شد. طبیعی بود که در این شعار تأکید بر رعایت موازین اخلاقی در محتوای قوانین وضعی در اندیشه نظریه‌پردازان قانون طبیعی امری برجسته باشد؛ زیرا همچنان که گفته شد، جنگ جهانی دوم از بی‌توجهی و زیرپا گذاشتن نمادهای اخلاقی مورد تأکید نظریه قانون طبیعی در آن زمان ناشی شده بود.

اینک این مقاله تلاش می‌کند نظریه‌های قانون طبیعی را در دومین مرحله احیای آن در دوره پساتجدد مطالعه انتقادی کند.

ج) نظریه‌های پساتجدد قانون طبیعی در دومین مرحله احیای آن

دومین مرحله احیای قانون طبیعی در دوره پساتجدد پس از جنگ جهانی دوم از دو راه در غرب اتفاق افتاد. راه اول راهی بود که نظریه‌پردازان کاتولیک قانون طبیعی آن را پیمودند. راه دوم راه پروتستان‌ها بود. ابتدا نظریه‌های کاتولیک در آن مرحله بررسی و ارزیابی می‌شوند، آنگاه آرای دانشمندان پروتستان درباره قانون طبیعی در دومین مرحله احیای آن در دوره پساتجدد به شرح زیر بیان و ارزیابی می‌شوند.

۱. نظریه‌های پساتجدد کاتولیک در دومین دوره احیای قانون طبیعی

نظریه‌های قانون طبیعی کاتولیک در دومین مرحله احیای قانون طبیعی در دوره پساتجدد چه کاستی‌هایی دارند؟ این پرسشی است که این قسمت از مقاله درصدد پاسخ دادن به آن است.

رژیم‌های سیاسی تمامیت‌خواه همراه با شروع جنگ جهانی دوم، از یک‌سو، قانون‌هایی وضع کردند که هدف آنها باز کردن راه قانونی برای انجام آن چیزی بود که آنها را به مقصود تمامیت‌خواهی خود می‌رساند؛ و از سوی دیگر، آن قوانین موضوعه مخالف اخلاق زیستی بود

و یورش به کشورهای دیگر را نیز مجاز می‌شمرد. به این دلیل نظریه‌پردازان کاتولیک قانون طبیعی در غرب پس از جنگ جهانی دوم، بر آموزه‌های قانون طبیعی و بر لزوم ایفای نقش کارآمد آنها در وضع قوانین موضوعه تأکید می‌کردند. در حقیقت، آنها با چشم‌پوشی و کنار گذاشتن اندیشه نومدرسی که در دوره اول احیای قانون طبیعی پساتجدد رواج یافته بود، با مراجعه مستقیم به متون علمی و آثار نوشتاری قدیس توماس آکوئیناس (قرن ۱۳ میلادی) به مطالعه و تحقیق درباره آنها پرداختند و خوانش‌های جدیدی را از نظریه او درباره قانون طبیعی ارائه کردند. این گروه از دانشمندان، همانند نومدرسی‌های قرن بیستم، به نوتوماس‌گرایان (Neo-Thomists) معروف بودند. ایده اصلی آنها لزوم تابعیت قوانین وضعی از الگوهای اخلاقی بود که قوانین طبیعی بر آنها دلالت می‌کردند.^{۱۱}

مشهورترین شخصیت‌های نوتومیست در دومین مرحله احیای قانون طبیعی پساتجدد کسانی مثل ژاک ماریتن (Jacques Maritain ۱۸۸۲-۱۹۷۳ م.)، جرج کالینوسکی (Georges Kalinowski ۱۹۱۶-۲۰۰۰ م.)، هنریچ رومین (Heinrich Rommen ۱۸۹۷-۱۹۶۷ م.)، الکساندر دی‌اترروز (Alexander d'Entreves ۱۹۰۲-۱۹۸۵ م.)، راف مکینرنی (Ralph MacInerney ۱۹۲۹-۲۰۱۰ م.)، آنتونی کنی (Anthony Kenny ۱۹۳۱ م.) و آلسدایر مک‌این‌تایر (Alasdair MacIntyre ۱۹۲۹ م.) بودند.

ماریتن اهل فرانسه و طرفدار دموکراسی بود. او با قدرت فراگیر حاکمیتی دولت به بهانه تقدم شخص انسان (حاکم مستبد) مخالف بود. او با حمایت از اعلامیه جهانی حقوق بشر خود را ملزم می‌دانست تا رابطه میان آن حقوق و مشکلات سنتی قانون طبیعی را نشان دهد.

او اصول قانون طبیعی را اصول فراگیر می‌دانست که با هر فرهنگی سازگار است و طیف گسترده‌ای از مصادیق را در فرهنگ‌های گوناگون دربرمی‌گیرد. ماریتن آن اصول را به جای آنکه ایستا بداند «تدابیری پویا» (Dynamic schemes) می‌دانست که با شرایط مختلف در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون سازگار است.^{۱۲} او مانند دیگران، معتقد به اصول انتزاعی محض عقلی قانون طبیعی نبود؛ بلکه آن اصول را در قوانین موضوعه عادلانه جاری می‌دانست. به سخن دیگر، او در واقع، حقیقتی مستقل برای کلی طبیعی موجود در قانون طبیعی قائل نبود،

۱۱. ایده نوتومیستی قانون طبیعی در دو مرحله طرح شده است. مرحله اول آن با عنوان خوانش سنتی نوتومیستی قانون طبیعی، پس از جنگ جهانی دوم مطرح شد که در این مقاله توضیح داده می‌شود. مرحله دوم آن با عنوان خوانش جدید نوتومیستی قانون طبیعی، در دهه‌های آخر قرن بیستم، در سومین مرحله احیای قانون طبیعی پساتجدد رخ داد.

12. Jacques Maritain, *Man and the State* (Chicago, IL: University of Chicago Press, 1951), 93-94.

بلکه دستورات عقلی آن را به طور عملی در یکایک قوانین موضوعه جاری می‌دانست. به این دلیل مارتین خوانش خود را از آموزه قانون طبیعی تفسیری جدید از اندیشه آکوئیناس معرفی می‌کرد که می‌گفت قانون موضوعه ناعادلانه اصلاً قانون نیست. بر این اساس، مارتین قانون طبیعی را شرط ضروری برای وضع و عملیاتی کردن قوانین موضوعه می‌دانست.^{۱۳}

جرج کالینوسکی نیز نوتومیستی لهستانی بود که نامستقیم از راه پیش‌شرط‌های معرفت‌شناسانه قانون طبیعی از آن حمایت می‌کرد. او می‌گفت اگر احکام ارزشی و هنجارها ارزش صدق نداشته باشند، قانون طبیعی نیز هرگونه تفسیر شود، هیچ‌گونه توجیه عقلانی نخواهد داشت. او احکام ارزشی را به دو دسته احکام اولیه و ثانویه تقسیم کرده، احکام اولیه را بدیهی دانسته و با فضیلت‌ها از آنها حمایت کرده است، اما بر اساس یک ترتب منطقی، او احکام ثانویه ارزشی را توع‌پذیر می‌دانست.^{۱۴} در نگاه کالینوسکی، کنار گذاشتن مفهوم ایستای طبیعت بشر که در نظریه جدید قانون طبیعی امری شاخص بود، برای تمیز دادن اخلاقی بودن از هنجاری بودن امری ضروری شمرده می‌شد.^{۱۵}

الکساندر دی‌انتروز ایتالیایی یکی دیگر از پیروان غیرمدرسی توماس آکوئیناس بود. او کتاب *قانون طبیعی* (۱۹۵۱) خود را در یک فضای مسیحی سکولار نوشت. هرچند سطح این کتاب سطحی مقدماتی است، اما هدف او بازسازی اندیشه‌ای است که نقش انتقادی‌اش را در تاریخ اجتماعی و سیاسی غرب حفظ کند. تلاش دی‌انتروز آن بود که اثبات کند بشر که می‌تواند با نور عقل خویش خوب را از بد و عدالت را از بی‌عدالتی تمیز دهد، همچنین، او می‌تواند هنجارهایی را بیابد که نه تنها معیاری برای سنجش درستی کارهای انسان‌ها بوده، بلکه آن هنجارها بر ارزش‌ها نیز مبتنی باشند.

دی‌انتروز معتقد بود می‌توان اخلاق را بر پایه عقل بنا کرد. قانون خصوصیتی اخلاقی دارد و بنابراین می‌شود آن را در حوزه اخلاق قرار داد. در نتیجه، هنجارهای اخلاقی را می‌توان به اصول حقوقی ترجمه کرد. بر این اساس، وظیفه قانون طبیعی از نگاه دی‌انتروز، خدمت‌رسانی

13. Francesco Viola, "Natural Law Theories in the 20th Century," in *A Treatise of Legal Philosophy and General Jurisprudence, Legal Philosophy in the Twentieth Century: The Civil Law World, Tom 2: Main Orientations and Topics*, ed. E. Pattaro (Netherland: Springer, 2016), 52.

14. Georges Kalinowski, *Le Probleme de la Verite en Morale et en Droit* (Lyon: Emmanuel Vitte, 1967), 75.

15. Georges Kalinowski, "Notions de Nature: Sur la Muabilite du Concept de Nature et L'immuabilite de la loi Naturelle," in *Das Naturrechtsdenken Heute und Morgen*, eds. D. Mayer-Maly, and P. M. Simons (Berlin: Duncker and Humblot, 1983), 48.

به قوانین موضوعه در مواجهه آنها با اخلاق است. گفتنی است جنبه سنتی قانون طبیعی که به‌طور کامل فراموش شده است، نقش مهمی است که قانون طبیعی، نه تنها در صورت‌بندی زبان حقوقی و ساخت مقوله‌های قانونی دارد، بلکه در فرایند تولید قانون موضوعه و عمل به آن نیز نقش مهمی ایفا می‌کند.^{۱۶}

به‌طور خلاصه، خوانش سنتی نوتومیستی قانون طبیعی مبتنی بر چند اصل است.^{۱۷} این اصول عبارت‌اند از:

الف) خیرهایی که درستی و نادرستی اعمال بشر را تعیین می‌کنند، نظامی رتبی (تشکیکی) دارند. به تعبیر دیگر، مرتبه کمالی برخی از آنها بالاتر از مرتبه برخی دیگر است. برای نمونه، دین‌داری بهتر از کسب علم بوده یا علم‌آموزی بهتر از ثروت‌اندوزی است.

ب) این خیرها با یکدیگر ارتباط داشته و قابل مقایسه‌اند.

ج) بالاترین خیر که زیربنای همه کمال‌ها (خیرها) است، سعادت نام دارد. آکوئیناس سعادت آدمی را در تمرکز بر یاد خدا می‌داند.

د) هنجارها (بایدها) از واقعیت‌ها (هست‌ها) استنتاج می‌شوند. به این دلیل علوم هستی‌شناسی و انسان‌شناسی فلسفی بنیاد خوانش سنتی نوتومیستی قانون طبیعی هستند. این نظریه، ماهیت بالاترین خیر را به بشر نشان می‌دهد.

مطالعه انتقادی

۱. یکی از اشکال‌های مهم نظریه‌های کاتولیک در دومین دوره احیای قانون طبیعی آن است که آنها مصادیق خیرهایی که درستی و نادرستی اعمال بشر را تعیین می‌کنند، به صراحت تعیین نکرده‌اند. به سخن دیگر، آنها درباره این خیرها کلی‌گویی کرده و آنها را تشکیکی دانسته‌اند، اما هرگز به روشنی تعداد این خیرها و انواع آنها را بیان نکرده و رابطه میان آنها را تبیین نکرده‌اند. این امر سبب شده است که بشر در مواجهه با این نظریه‌ها نتواند فرمان‌های قانون طبیعی را از این نظریه‌ها دریافته و راه خود را برای دستیابی به سعادت به روشنی پیدا کند.

16. Yves Simon, *The Tradition of Natural Law: A Philosopher's Reflections*, ed. V. Kuic (New York: Fordham University Press, 1992), 43.

17. Kevin Staley, "New Natural Law, Old Natural Law or The Same Natural Law?," *American Journal of Jurisprudence* 38, (1993) 109-110.

۲. دومین کاستی نظریه‌های کاتولیک در دومین دوره احیای قانون طبیعی آن است که هیچ‌یک از نظریه‌پردازان این نظریه‌ها نظامی از فرمان‌های عقل عملی که همگی محتوای قانون طبیعی را تشکیل می‌دهند، بیان نکرده‌اند تا انسان‌ها با اطاعت از این فرمان‌ها بتوانند بهترین راه برای رسیدن به سعادت را برگزینند.

۳. جرج کالینوسکی لهستانی که به‌طور نامستقیم از راه پیش‌شرط‌های معرفت‌شناسانه قانون طبیعی از آن حمایت می‌کرد، احکام ارزشی را به دو دسته احکام اولیه و ثانویه تقسیم کرده، احکام اولیه را بدیهی دانسته و با فضیلت‌ها از آنها حمایت کرده است؛ اما او احکام ثانویه ارزشی را بر اساس یک ترتب منطقی پذیرای تنوع می‌دانست.

اشکال کالینوسکی آن بود که اولاً، او هیچ وجهی برای بدیهی بودن احکام اولیه قانون طبیعی بیان نکرده است. به سخن دیگر، کالینوسکی فقط ادعای بدهت احکام اولیه قانون طبیعی کرده؛ اما او سر بدهت این احکام را بیان نکرده است. ثانیاً، او درباره این دو دسته از احکام (اولیه و ثانویه) قانون طبیعی هیچ مثالی نکرده و آن را به ابهام گذرانده است.

۴. در نگاه کالینوسکی، کنار گذاشتن مفهوم ایستای طبیعت بشر که در نظریه جدید قانون طبیعی امری شاخص بود، برای تمیز دادن اخلاقی بودن از هنجاری بودن امری ضروری بود. یکی از آثار اندیشه تجدد (مدرنیته) بر افکار دانشمندان غربی انکار ایستابودن یا به عبارتی، گرایش به پویایی مفهوم طبیعت انسان بوده است. این افراد معتقد بودند همان‌گونه که دانش‌های تجربی در دوره مدرن و پسامدرن همواره در حال تحول بوده و یکی از شاخص‌های آن پویایی علوم مادی است، علوم انسانی نیز باید متحول شوند. آنها تحول در علوم انسانی را در پویایی آن علوم دانسته و پویایی علوم انسانی را نیز در گرو نایستایی مفاهیم بنیادی در این علوم، مثل مفهوم بشر، می‌دانستند.

اشتباه آنها در مورد پویایی علوم انسانی از شبیه دانستن این علوم با علوم تجربی ناشی شده است؛ در حالی که این دو دسته دانش تفاوتی عمیق و پایدار هم در موضوع، هم در روش پژوهش و شناخت، هم در مقیاس‌های اندازه‌گیری و هم در اهداف دارند. با توجه به این تفاوت‌ها و بر اساس قواعد منطق ارسطویی، مفاهیم جوهری یا عرضی همواره مفاهیمی ثابت (ایستا) هستند.

برای نمونه، انسان همیشه به معنای حیوان ناطق بوده، هست و خواهد بود. نایستابودن مفهوم انسان آثار مخربی در نظریه‌های قانون طبیعی خواهد گذاشت. یکی از آن نتایج ناصحیح، ناثابت بودن قانون طبیعی خواهد بود؛ زیرا فهم ما از طبیعت بشر یکی از ارکان این

آموزه است. اگر فهم ما از این طبیعت همواره در حال تغییر و دگرگونی باشد، قانون برآمده از آن، یعنی قانون طبیعی، ثابت نخواهد ماند؛ در حالی که قانون طبیعی در طول قرون متوالی همواره امری ثابت بوده است؛ زیرا این قانون محتوای فرمان‌های عقل عملی برای رسیدن انسان به سعادت است. قوانین عقلی همواره اموری ثابت‌اند.

۲. نظریه قانون طبیعی پروتستان در دومین دوره احیای قانون طبیعی پساتجدد

تجربه مواجهه با اندیشه تمامیت‌خواهی در اروپا در زمان جنگ جهانی دوم سبب شد پروتستان‌ها که به‌طور سنتی بیشتر مخالف قانون طبیعی بودند، در افکار خود نسبت به محتوای این قانون و انکار آن تجدیدنظر کنند.^{۱۸} آنها برای بررسی مدل‌های مختلف قانون طبیعی تلاشی نظام‌مند کردند. موضع‌گیری اندیشه پروتستان کالوینی (Calvinist) درباره خودآگاهی اخلاقی، سبب شد وجود وحی طبیعی و رای وحی مسیحایی امری محتمل دانسته شود. این امر زمینه گفت‌وگوی الهیات کاتولیک با الهیات پروتستان کالوینی را فراهم کرد. مشکل اصلی، نقطه ارتباط فعل خدا و پاسخ بشر بود. پذیرش وجود نظم و طرح‌های متنوع و عادلانه خلقت و در نتیجه، گشودن فضا برای قانون طبیعی، سبب شد بحث درباره مسئله گناهکار بودن ذاتی انسان بدون هیچ‌گونه تعصبی کنار گذاشته شود. این امر برپا شدن قدرت (سیاسی) را بر یک بنیاد الهیاتی ضروری ساخت. این رویکرد دقیقاً نگاهی است که الهیات پروتستان به حقوق و سیاست دارد.^{۱۹}

با این همه، نظریه قانون طبیعی پروتستان هرگونه صورت‌بندی قانون طبیعی را انکار کرده و آن را ناشی از یک خودآگاهی در انسان می‌داند. بر اساس این نظریه، عمل خوب عملی نیست که یک‌بار و برای همیشه خوب باشد؛ بلکه عمل خوب اطاعت از فرمان خدا در هر زمان مفروض است. این مسئله زمینه را برای نسبی‌گرایی اخلاقی (Moral relativism) فراهم کرده و آن را با رگه‌ای از مکتب اگزیستانسیالیسم در آن زمان همسو کرد.^{۲۰} بر این اساس، اندیشه پساتجدد قانون طبیعی پروتستان در دومین دوره تجدید حیات آن تا اندازه‌ای

18. Erik Wolf, *Das Problem der Naturrechtslehre: Versuch einer Orientierung* (Karlsruhe: Muller, 1955), 89.

19. Walter Kunneth, *Politik Zwischen Damon und Gott: Eine Christliche Ethik des Politischen* (Berlin: Lutherisches Verlagshaus, 1954), 91.

20. Dietrich Bonhoeffer, *Ethik* (Munich: Kaiser, 1949), 215.

نسبت به قانون طبیعی به منزله اخلاق عینی (و نه ذاتی) سکولار محتاط بود.

پرسشی که این بخش از مقاله به آن پاسخ می‌دهد، آن است که: نظریه‌های قانون طبیعی پروتستان در دومین مرحله احیای آن در دوره پساتجدد چه اشکالاتی دارند؟ به‌طور خلاصه، تنها نظریه قانون طبیعی پساتجدد پروتستان در دومین مرحله احیای آن چند اصل مهم دارد. این اصول عبارت‌اند از:

۱. وحی ربانی منحصر در وحی مسیحایی نیست. هر فرد انسان نیز می‌تواند از راه عقل خود طرف خطاب خدا واقع شده و حقایق را درک کند.
۲. منشأ درستی قانون طبیعی خودآگاهی انسان است. به دلیل آنکه خودآگاهی امری شخصی است، قانون طبیعی نیز امری شخصی است، نه فراگیر (عمومی).
۳. اخلاق که بر بنیاد قانون طبیعی استوار می‌شود، امری شخصی و در نتیجه، امری نسبی است.

مطالعه انتقادی

با بررسی سه گزاره بالا به‌مثابه اصول نظریه پروتستان قانون طبیعی در دومین مرحله احیای آن در دوره پساتجدد می‌توان به سستی این نظریه به شرح زیر رأی داد:

۱. خطاب وحیانی هرچند به لحاظ لغت شامل دریافت‌های عقلی و الهام‌های شهودی (قلبی) می‌شود، اما به لحاظ اصطلاح، وحی به معنای مواجهه انسان با خدا به‌طور مستقیم یا از راه فرشته است، به‌طوری که انسان در این مواجهه از حقایق موجود به آگاهی خطاناپذیر دست یابد. این اصطلاح بر دریافت‌های عقلی اطلاق نمی‌شود. افزون بر آن، وحی ربانی به لحاظ تاریخی پس از رحلت آخرین پیامبر خدا، حضرت محمد مصطفی (ص)، منقطع شد؛ بنابراین اولین اصل از اصول سه‌گانه بالا مخدوش است.
۲. منشأ قانون طبیعی هرچند از راه علم حضوری هر فرد به خود (خودآگاهی) امری شخصی است، اما این امر شخصی زمانی که با حذف شخصی بودن آن به صورت مفهوم در می‌آید، کلی شده و به صورت قانونی عقلی بیان می‌شود؛ بنابراین برخلاف ایده طرفداران پروتستان قانون طبیعی، این قانون امری کلی و فراگیر است.
۳. به دلیل آنکه قانون طبیعی امری شخصی نیست، بلکه کلی و فراگیر است، گزاره‌های اخلاقی مبتنی بر قانون طبیعی همگی قواعد کلی بوده و چون فراگیرند، نسبی نیستند؛ بلکه مطلق‌اند.

د) مطالعه انتقادی دومین مرحله احیای قانون طبیعی در دوره پساتجدد

کاستی‌های نظریه‌های قانون طبیعی در دومین مرحله احیای آن در دوره پساتجدد چه اموری هستند؟ این آخرین پرسشی است که این مقاله به آن به شرح زیر پاسخ می‌دهد:

این کاستی‌ها به دو گروه تقسیم می‌شوند. کاستی‌های مختص و کاستی‌های مشترک. کاستی‌های مختص آن دسته از انتقاداتی هستند که بر هریک از نویسندگان قانون طبیعی در دومین مرحله احیای آن در دوره پساتجدد وارد است. بیشتر این نکات انتقادی زیر عنوان «مطالعه انتقادی» هم کاستی‌های نظریه‌های کاتولیک و هم پروتستان را در هفت مورد بیان کردند، اما کاستی‌های مشترک عبارت‌اند از آن کاستی‌هایی که به عقیده نویسنده این مقاله، بر همه نظریه‌پردازان قانون طبیعی در دومین مرحله احیای آن در دوره پساتجدد واردند. این نکات انتقادی در دو مورد زیر خلاصه شده‌اند:

۱. مهم‌ترین کاستی نظریه‌های قانون طبیعی در دوره پساتجدد آن است که آنها به هیچ فرمانی از فرمان‌های عقل به‌منزله محتوای قانون طبیعی اشاره نکرده‌اند.
۲. نظریه‌های کاتولیک از یکسو، با نظریه‌های پروتستان از سوی دیگر، هیچ وجه اشتراکی به لحاظ محتوا و ویژگی‌ها ندارند؛ در حالی که همه آنها با نام نظریه قانون طبیعی شناخته می‌شوند. به این دلیل اطلاق نام قانون طبیعی به‌مثابه مقسمی برای تقسیم آن نظریه‌ها به دو دسته کاتولیک و پروتستان، به جای آنکه از نوع کاربرد مقسم در اقسام باشد، بیشتر شبیه اطلاق لفظ مشترک بر دو مفهومی است که هیچ وجه مشترکی ندارند. این تقسیم به لحاظ علم منطق امری نامقبول است.

نتیجه

این مقاله درصدد گزارش‌دهی مستقیم از وضعیت قانون طبیعی در دومین مرحله احیای این قانون در قرن بیستم، یعنی پس از جنگ جهانی دوم بود و نشان داد نظریه‌های متنوع قانون طبیعی، چه از نوع کاتولیک و چه در شاخه پروتستان نتوانسته‌اند مشکل اخلاقی نبودن قوانین موضوعه را در آن زمان حل کنند. به این دلیل دولت‌های قدرتمند، جامعه جهانی را همچنان در بی‌اخلاقی عملکردهای خود غوطه‌ور نگاه داشته و به صورت‌های مختلف ناامنی را در دوره جنگ سرد نیز، همانند سال‌های جنگ جهانی دوم، اما این بار به شکل قانونی در شورای امنیت سازمان ملل، بر ملت‌ها تحمیل کردند. حاصل این ناامنی توسعه زرادخانه‌های سلاح‌های مرگبار هسته‌ای و یورش وحشیانه به کشورهای ضعیف، از جمله ویتنام توسط آمریکا و سپس افغانستان توسط شوروی و کشتار مردم آنها بود.

ناکامی طرفداران قانون طبیعی در آن دوره سبب شد حامیان این آموزه در غرب دوباره در سومین مرحله احیای قانون طبیعی وارد شده و مباحث فلسفی خود را به شکلی دیگر درباره این آموزه فراگیر مطرح کنند و به این وسیله جامعه جهانی را به سوی صلح و امنیت فراخوانند.

سیاهه منابع

الف- منابع فارسی:

طالبی، محمدحسین. «تفاسیر متنوع از آموزه قانون طبیعی»، آیین حکمت ۱۸ (زمستان ۱۳۹۲): ۱۴۹-۱۷۵.

ب- منابع لاتین:

- Ashworth, E.J. "Renaissance Philosophy." in *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, edited by E. Craig, 264-267. London: Routledge, 1998.
- Bonhoeffer, Dietrich. *Ethik*. Munich: Kaiser, 1949.
- Burke, Peter. *The Renaissance*. Second Edition. London: Macmillan Press, 1997.
- Finnis, John. *Natural Law and Natural Rights*. Oxford: Clarendon Press, 1980.
- Foerster, Paul and Perelman, Chaim. "Law, Natural Law and Natural Rights." in *Dictionary of the History of Ideas*, Vol. 3. ed. W. Philip 13-27. New York: Charles Scribner's Sons, 1973.
- Griffin, John. *On Human Rights*. Oxford: Oxford University Press, 2008.
- Grotius, Hugo. *Prolegomena to the Law of War and Peace*, translated by Francis Kelsey. New York: Bobbs-Merrill, 1957.
- Jones, Peter. *Rights*. Houndmills and New York: Palgrave, 1994.
- Kalinowski, Georges. "Notions de Nature: Sur la Muabilite du Concept de Nature et L'immuabilite de la loi Naturelle." in *Das Naturrechtsdenken Heute und Morgen*. edited by D. Mayer-Maly, and P. M. Simons, 45-55. Berlin: Duncker and Humblot, 1983.
- Kalinowski, Georges. *Le Probleme de la Verite en Morale et en Droit*. Lyon: Emmanuel Vitte, 1967.
- Künne, Walter. *Politik Zwischen Damon und Gott: Eine Christliche Ethik des Politischen*. Berlin: Lutherisches Verlagshaus, 1954.
- Locke, John. *Two Treatises of Government* [1690], edited by Peter Laslett. Cambridge: Cambridge University Press, 1960.
- Maritain, Jacques. *Man and the State*. Chicago, IL: University of Chicago Press, 1951.
- Monfasani, John. "Humanism Renaissance." in *Routledge Encyclopedia of Philosophy* Vol. 4, edited by E. Craig, 533-541. London: Routledge, 1998.

- Pattaro, Enrico. *A Treatise of Legal Philosophy and General Jurisprudence, The Law and the Right*, Vol. 1. Dordrecht: Springer, 2005.
- Rommen, Heinrich. *The Natural Law*. translated by T. Hanley. New York: Vail-Ballou Press, 1947.
- Simon, Yves. *The Tradition of Natural Law: A Philosopher's Reflections*. edited by V. Kuic. New York: Fordham University Press, 1992.
- Staley, Kevin. "New Natural Law, Old Natural Law or The Same Natural Law?." *American Journal of Jurisprudence* 38, (1993): 109-131.
- Viola, Francesco. "Natural Law Theories in the 20th Century." in *A Treatise of Legal Philosophy and General Jurisprudence*, Vol. 12. *Legal Philosophy in the Twentieth Century: The Civil Law World, Tom 2: Main Orientations and Topics*, edited by E. Pattaro. Netherland: Springer, 2016.
- Vitoria, Francisco De. *Political Writings*. edited by A. Pagden, and J. Lawence. Cambridge: Cambridge University Press, 1991.
- Vlastos, Gregory. "Justice and Equality." in *Human Rights*, edited by A. L. Melden, 76-95. Belmont: Wadsworth, 1970.
- Wasserstrom, Richard. "Rights, Human Rights and Racial Discrimination." in *Human Rights*, edited by A. L. Melden, 96-110. Belmont: Wadsworth, 1970.
- Wolf, Erik. *Das Problem der Naturrechtslehre: Versuch einer Orientierung*. Karlsruhe: Muller, 1955.